## ادامه مطالب مرحوم سید

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 در ادامه مطالب مرحوم سید، عرض می‌كنیم كه كلمات ایشان نسبت به كیفیت قضاء و قدر و تمثیل و تشبیه به مُثُل افلاطونیه خالی از دقت نیست و قابل تأمل است. منتها با یك فرقی كه در كیفیت تنظیر مثل افلاطونی به مسأله قضاء و قدر و همین طور تشبیه مثل افلاطونیه به حقیقت قضاء مكتوم و قضاء مقدر، وجود دارد.

 مرحوم سید در كیفیت قضاء و نزول این حقیقت ارادیه و تعین خارجی كه از آن تعبیر به علم عنائی و صور كلیه می شود[[1]](#footnote-1)، دو مرتبه برای این مسأله قائل هستند. در مرتبه اوّل، كه همان حقیقت كلیه خود شیء هست كه آن حقیقت كلیه، غیر محدّد و غیر مقید است در هرچیزی كه در عالم خارج اتفاق می‌افتد. چه از صُور مجرده یا از صور غیر مجرده، در این مسأله تفاوتی ندارد.

 هرچیزی یك حقیقت كلیه دارد و یك صورت كلیه دارد كه آن صورت كلیه می‌تواند مقید و محدّد بشود. من برای تشبیه این مسأله، به نظرم می‌رسد كه این مثال را به این كیفیت ذكر بكنیم. البته مسأله از این دقیق‌تر است و یك مقداری هم نیاز به استفاده و استناره از ذوق اشراق و شهود دارد. به همین راحتی نمی‌شود این مسأله را به این كیفیت ترسیم كرد.

 اگر بخواهیم مثال بزنیم، شما وقتی كه دارید در یك بیابانی حركت می‌كنید، فضای جلوی شما خیلی فضای وسیعی هست، یك جنبنده‌ای را می بینید. چشم انسان یارای این را ندارد كه بخواهد از فاصله خیلی دور یك ماهیتی را به آن حقیقتش ادراك بكند. چرا كه ما محدودیت در دید داریم. از دور یك جنبنده‌ای را می‌بینیم، این جنبنده یك صورت مبهمه است كه قابل انطباق بر حیوان و انسان است. برای شما مشخص نیست كه این چه چیزی است، مخصوصا كه اگر هوا یك هوای غبار آلود باشد یا یك مقداری تاریك باشد، انسان این را می‌تواند خوب حس كند، برایش خیلی اتفاق افتاده است.

 این صورتی را كه الآن شما دارید از دور می‌بینید، حكم به حیوانیت او می‌كنید، این حیوانیت یا در قالب انسان است یا در قالب حیوانات و وحوش بیابان و امثال ذلك. هنوز برای شما مشخص نشده كه این حیوان، كیست و چیست و خصوصیاتش چیست و درمقابل او چه باید بكنید. ولی همین قدر خود را آماده می‌كنید، تا با یك وقایع اتفاقیه و غیر مترقبه رو برو شوید وبرای این مسأله بتوانید آمادگی داشته باشید. وقتی كه آن جنبنده نزدیك می‌آید، یك مرتبه چشمتان باز می‌شود، می‌بینید كه نه یك مقداری از سطح حیوانی كه چهار دست و پا راه می‌رود، ارتفاعش بالاتر است. دیگر ذهن‌تان از این حیواناتی كه در این سطح هستند، بیرون می‌آید. باز در یك مرتبه كلیتی باقی می‌ماند. هنوز برایتان مشخص نیست كه این چیست.

 وقتی جلو آمد، می‌بینید، روی دو پا دارد حركت می‌كند. پس برایتان قطع حاصل می‌شود كه این حیوان، یك جانور وحشی بیابانی مثل سگ و گربه و ... یا گوسفند و حیوانات دیگر نمی‌تواند باشد. این باید انسان باشد. باز در عین حال این صورت برای شما مشكوك است، كه آیا این زن است یا مرد است. درمؤنث و مذكر بودن و امثال اینها شبهه دارید. نزدیك‌تر كه می‌شود برایتان مشخص می‌شود نه، یك انسان است، یك آدم است، فرض كنید یك زارعی است كه از یك جا به جایی دیگر می‌رود.

 این آدم تا آن مرتبه آخر كه بخواهد برسد، به صورت كلی خودش و قابل انطباق بر كثیرین، ـ چه كثیرین در نوع، و چه كثیرین در صنف ـ برای شما باقی می‌ماند. وقتی كه كاملًا برای چشمتان واضح شد، روشن شد، دیگر در آنجا جزئیت و تشخص طارد برای مثل و امثال است، و خود خصوصیت فردیه در این جا جلوه می‌كند.

 البته از این نقطه نظر، بنده این تشبیه را بیان كردم كه در این جا آن حقیقت شیء، حقیقت واحد است. و این ترسیم كلیت و جزئیت در نظر رائی است. ولی خارجیت و واقعیتش یكی است. شما چه ببینید و چه نبینید، واقع كه فرق نمی‌كند. بالاخره این جنبنده را كه از دور دیدید، از اوّل انسان بوده است، شما جاهل بودید. نه اینكه از اوّل این واقعیت خارجیه قابل انطباق بر غیر از انسان هم بود، نه، این واقعیت، متشخص بود. جزئی بود، زارع بود، كشاورز بود، شما نمی‌دیدید. و این حكم به كلیت و ابهام كردن، و قابلیت حمل كردن بر انواع مختلفه، در دید شما بود كه جاهل بودید. ولی وقتی كه عالم شدید، دیگر برای شما این مسأله مشخص شد، ولی واقع فرقی نكرد. واقع، واقع است. وقتی كه شما با آن واقع منطبق شدید، و معرفت شما نسبت به واقع یكی شد، آنگاه برای شما این واقعیت خارجی، تشخص خودش را نشان داد. والّا در واقع، آن واقعیت خارجی تشخص داشت. از اوّل تشخص داشت، شما نمی‌دانستید، درست؟

 امّا در ما نحن فیه آن واقعیت كلی به اعتقاد و به بیان مرحوم سید و همین طور بسیاری از بزرگان كه در این زمینه و راجع به این قضیه صحبت كرده‌اند، فرق می‌كند. من در این زمینه قبلًا مطالبی عرض كرده‌ام اما این مطالب ما جسته گریخته و پراكنده است، و دربین مباحثات ما مختلف است.

 راجع به این مطلب و كیفیت علم عنائی و انطباقش با تشخص خارجی، بر خلاف انظار و آرائی كه در این زمینه هست، بنده مطالبی را خدمت رفقا عرض كرده‌ام، و لذا گمان می‌كنم رفقا در این زمینه سبق ذهنی و آشنایی با این مطالب داشته باشند.

 در مسأله قضاء كلی، آن قضاء كلی، عبارت است: از یك اراده، یك حقیقتی، یك صورتی كه آن صورت به یك نحوی قابلیت برای تشكل پیدا كردن به اشكال مختلفه و تصور پیدا كردن به صور مختلفه و همین طور تعین پیدا كردن به اعیان مختلفه را داراست. این را قضاء كلی می‌گویند. موت را، نسبت به اهل این شهر فرض كنید. این موت و دمار كه نسبت به اهل این شهر می‌آید، این مسأله یك مسأله كلی است. قابل انطباق بر همه افراد و بر بعضی از افراد است. در كیفیت موت، شما مشاهده می‌كنید یك وقتی این موت با صاعقه و رعد برق انجام می‌شود. گاهی اوقات این موت با زلزله و خسف است، گاهی اوقات این موت با عواصف و بادهای خیلی شدید است. این، صور مختلفی می‌تواند پیدا كند.

 یا این موت در شرایط امروزی با بمب است. می‌آیند از بالا بمب می‌اندازند و همه افراد یك شهر را به نابودی می‌كشانند. در كیفیت تحقق این قضاء كلی شما اختلاف می‌بینید، انواع متفاوتی می‌بینید. درست؟ یا اینكه به واسطه قحطی است و مردم از گرسنگی می‌میرند. هركدام از اینها دارای یك تشخص خارجی است. بعد این حكم قضاء كلی كه در عالم قدر می‌آید، دارای ماهیت و صورت می‌شود. این حكم به موت، به چه كیفیتی باید واقع بشود؟ در آنجا فرض كنید تقدیر می‌شود كه كیفیت این موت با پرتاب یك موشك یا افتادن یك بمب باید حاصل بشود، باید با یك بمباران هوایی این موت حاصل بشود، یا قحطی بشود، آنجا این مسأله، تقدیر می‌خورد.

 پس ما در این جا دومطلب داریم. یکی عالم، عالم قضاء كلی است، خطّ الموتَ علة وُلد آدم مُخَطَّ القلاده علة جید الفتا[[2]](#footnote-2). كه این می‌شود قضاء كلی.

 دّوم اینكه در كیفیت این قضاء كلی اختیار را به آدم می‌دهند. می‌خواهی بیایی در این جا بمیری، می‌خواهی با جهاد فی سبیل الله شهید بشوی، می‌خواهی در ركاب امام معصوم علیه السلام به شهادت برسی كه دیگر به فوز ابدی و صلاح سرمدی رسیده‌ای و رستگار می‌شوی. می‌خواهی خودت را فدای ابناء دنیا بكنی كه خَسِرَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةَ ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ[[3]](#footnote-3) شامل حالت شود و بدبخت دنیا و آخرت بشوی و دین خودت را فدای دنیای دیگران بكنی، اختیار باخود توست. ای بدبخت.!

 بدبخت آن كسی است كه دین خودش را فدای دنیای مردم بكند. مردم كه دین ندارند، دنیا دارند، دین ندارند. آن‌وقت شخصی بیاید دین خودش را فدای دنیای دیگران بكند. این دیگر می‌شود، هم دنیایش را از دست داده چون آبروش رفته است و هم آخرتش را. آن وقت این مردم هم كه وفا ندارند. ها! وفا ندارند، عهد و پیمان سرشان نمی‌شود، التزام سرشان نمی‌شود. تا وقتی كه انسان برایشان كار بكند، آدم را به خدمت می‌گیرند، وقتی كه دیدند دیگر ارتباط برایشان ضرر دارد، به منافع دنیایشان ضرر می‌رساند، مثل یك دستمال تفاله، در زباله می‌اندازند و دیگر یادی از انسان هم نمی‌كنند.

 اینها ابناء دنیا هستند. معیارهای اینها با معیارهای آن كسانی كه راه خدا را می‌روند متفاوت است. سالكان راه خدا معیارهای دیگری برای ارتباط و برای اقتران و برای رفاقت دارند. ولی ابناء دنیا معیارهای خاص خودشان را دارند. مواظب‌اند از همدیگر آتو بگیرند، سند بردارند، بهانه بگیرند، در صندوق نگه دارند، یك روزی به درد بخورد و یك روزی برای همدیگر خط و نشان بكشند. اینها همه چیست؟ اینها همه معیارهای اهل دنیاست. آن كسی كه راه خدا را می‌رود این معیارها را ندارد.

 ماهی پنجاه تا ایمیل برای من می‌آید، نگاه می‌كنم، دیلیتش (حذف) می‌كنم، برو پی كارت! می‌توانم همه را نگه دارم، می‌توانم همه را سند سازی كنم، چكار كنم؟ به چه درد می‌خورد؟ تا یكی به من ایمیل می‌زند، پاكش می‌كنم.

 تا برایتان یك نامه آمد، فوری پاره‌اش كنید. فكرتان را اصلًا این جا نیاورید تا بخواهد مشغول بشود. آدم باید بیكار و احمق باشد تا بخواهد فكرش را به این چیزها مشغول كند، سند نگه دارد، ایمیل نگه دارد، نامه نگه دارد، كه چه؟!

 یك شخص جایی رفته بود، حرفهایی را كه درباره ما زده بودند، به صورت یك كتابچه درآورده بود و برای من آورد! خیلی وقت پیش بود. گفت: آقا من رفته‌ام سه ماه تابستان مطالبی كه راجع به شما می‌گویند همه را این جا خدمتتان آورده‌ام، گفتم: از همانجا بردارید و ببرید منزلتان و بسوزانید. پاره‌اش هم نكنید! بسوزانیدش. گفت: آقا ما سه ماه زحمت كشیده‌ایم! گفتم: بیخود كشیدی! اگر از اوّل می‌آمدی پیش من، به این زحمت هم نمی‌افتادی!

 حالا این بهتر است، یا این‌كه بگویم: بده به من! ببرم ببینم! و بعد هم دوتا زیراكس و فتوكپی از آن بگیرم و اصلش را هم بدهم صحافی كنند! و نگه دارم و یك فهرستی بنویسم و شماره بندی كنم و كُد بزنم و ...! مگر ما برای اینها در دنیا زندگی می‌كنیم عزیز من؟ مگر خدا ما را برای این حرف‌ها در دنیا آورده است؟ إنّ أمامکم عقبه کئوداً[[4]](#footnote-4). من اگر به مطالب این دفترچه اطلاع پیدا می‌كردم بهتر بود یا حالا كه اطلاع ندارم؟ اطلاع ندارم كه چه گفته است، بالاخره هركس حرفی می‌زند. چه دلیلی دارد آدم بیاید وقتش را به این مسائل بگذراند.

 آن چه را كه ما از بزرگان یاد گرفتیم، اینها نبوده است، بزرگان این طور نبودند، عیب را نگه نمی‌داشتند، می‌گویم: برای من ماهی پنجاه تا ایمیل می‌آید، هركسی هم هرچه بخواهد، می‌گوید. می‌خندیم! فقط یك مقدار می‌خندیم، تفننی برایمان هست! گاهی اوقات كه نمی آید، دمغ و خمار می‌شویم! بعد می‌بینیم نه، فردایش آمد! رزقمان رسید! رزق می‌رسد!

 در این صورت آدم نماز می‌خواند، فكرش به دنبال این كه آن شخص درباره‌اش چه گفت نمی‌رود. می‌خواهد بخوابد خیالش راحت است، می‌خواهد ذكر بگوید فكرش این طرف و آن طرف نمی رود، چرا؟ چون این كار مربوط به آدم های بی‌كار است. آدم های بی‌كار می آیند این كارها را انجام می دهند، آدم‌هایی كه كار دارند، زندگی دارند، از دقیقه دقیقه وقتشان باید استفاده كنند و الّا هدر می‌رود، این ها نباید به این مسائل توجه كنند.

 پس معیارهایی كه خدا و ائمه برای ما، برای ارتباطات ما، برای زندگی ما در این دنیا قرار داده‌اند با معیارهای اهل دنیا و شیطان متفاوت است. همه‌اش می‌بینید می‌گویند: اغماض كن! بگذر! فكر نكن! تلافی نكن! چه نكن! ... درست شد؟!

 اهل دنیا می‌گویند: نه! نگه دار! عیب را نگه دار! و حفظ كن برای روز مبادا. بیاور سند را نشان بده. ببینید! همه‌اش فكر درگیر است، نفس درگیر است، ذهن درگیر است. وقتی درگیر باشد، دنبال چه می‌گردد؟ دنبال راه می‌گردد، دنبال كلك می‌گردد، چطوری از آن به اصطلاح امروزی‌ها استفاده بهینه كند، سوء استفاده بكند، برای كجا بشر نگه دارد؟! آنوقت این نفسی كه باید در او فقط خدا باشد جای شیطان است.

 امام صادق علیه السلام می‌فرمایند القلب حرم اللَه لا تسکن فی حرم اللَه غیر اللَه[[5]](#footnote-5)

 القلب حرم اللَه! آنوقت شما ببینید به جای حرم الله، حرم الشیطان می‌شود! حرم زد و بست‌ها! حرم كلك زدن‌ها! حرم دروغ گفتن‌ها! حرم سندسازی‌ها! حرم ... می‌شود؟ حرم شیطان می‌شود.

 فرمود كه اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطانُ فَأَنْساهُمْ ذِكْرَ اللَه ...[[6]](#footnote-6) عجیب عجیب است این جا ...

 وقتی قلب حرم شیطان شد، امام حسین می‌آید برای آنها تبلیغ می‌كند، می‌خندند! حبیب بن مظاهر برای آنها تبلیغ می‌كند، می‌خندند، مسلم بن عوسجه برای آنها تبلیغ می‌كند، می‌خندند! حرف درست می‌زنند، حرف حساب می‌زنند، آنها می‌خندند چرا؟ چون حرم، حرم شیطان شده است. كلام امام حسین علیه‌السلام كلام الله است! كلام الله به هیچ وجه در حرم شیطان نمی‌رود! در این گوش نمی‌رود. فقط در همین پرده‌های صماخ می‌ماند، ابداً در مغزشان هم نمی‌رود.

 كلام امام حسین كلام الله است، كلام الله عصمت دارد، نور مطلق است، در جای ظلمانی نفوذ نمی‌كند، لذا می‌خندند و در جواب امام می‌گویند: بابا خودت را اذیت نكن، زیادی خودت را به زحمت نینداز، مسأله این است، یا بیا بیعت كن، یا قضیه این است كه خود را به زحمت نینداز. یعنی این گوش ما بسته است.

 حضرت در این جا می‌فرمایند: شیطان اینجا دیگر بر اینها مسلط شد. این قلب را كه حرم الله است، برای خودش گرفت. خدا آن روز را نیاورد! آدم خیلی باید مواظب باشد. آنوقت راه مراقبه‌اش همین است.

 راه مراقبه‌اش چیست؟ توجه نكردن، این راه مراقبه است! اگر شما توجه كردید و اهمیت دادید و ایمیل را دیلیت نكردید، در قلب شما این مطلب جا باز می كند. ایمیل اول سه درصدی را اشغال می‌كند ایمیل دوم، سه درصددیگر، ایمیل سوم شش در صد ... و بعد كم‌كم بالا می‌رود.

 ولی اگر دیدید بر علیه شما شخصی یك حرفی زده است، و آن حرف احمقانه است، به هیچ وجه گوش ندهید، دیلیت كنید! اصلا ترتیب اثر ندهید! نمی‌دانید كه چیست، خیالت راحت است! حسن ظنّت هم به برادران مؤمنت باقی می‌ماند.

 در زمان سابق می‌توانستیم نسبت به قضایا و مطالبی كه بود، خیلی كارها انجام بدهیم، مسائلی كه می‌گویند، حرفهایی كه زده‌اند، تمام آن‌ها هم به گوش ما می‌رسید، بعد گاهی گربه هم یك بویی می‌كشد و ... درست؟ ولی دیدم كه تمام این‌ها دنیاست. همه این‌ها غفلت از خداست.

 در حالی كه افراد دیگر تمام همّشان این بود كه بروند سند درست كنند. یعنی تمام قوایشان را به كار می‌گرفتند كه تا می‌توانند سند جمع كنند یا بسازند، حالا آن سند هست یا نیست آن یك مسأله دیگراست!. اطلاع دارم ها!.

 سالها گذشت، سالیان سال گذشت، چه كسی برد؟ كی در این مسأله نفع برد؟ چه كسی واقعاً نفع برد؟ این مطالبی كه مرحوم آخوند در اسفار، در این موارد به ما ارائه می‌دهد، این‌ها كاربردی است ها! این‌ها را ما باید به كار ببندیم. همین‌طوری نباید سرسری بخوانیم و برویم، باید این مطالب را در نظر بگیریم، این مطالب را در زندگی خود پیاده كنیم، حكمت علمی را باید تبدیل به حكمت عملی بكنیم. چقدر این‌ها را انجام دادیم؟ این‌همه ما فلسفه خواندیم، این همه سالیان سال، چقدر این را به حكمت عملی تبدیل كردیم؟ چقدر؟ چقدر از توهم و تخیل دور شدیم؟ یا هنوز در توهمات و تخیلات هستیم؟

 بنده دارم یك حرف می‌زنم، اصلًا كس دیگری مقصودم می‌باشد، برای من ایمیل می‌زنند، و می‌گویند: آقا مقصود از این حرف، ما هستیم!

 بابا اصلًا من به خواب هم نمی‌بینم كه تو آن شخص باشی! تو أنمله و سر انگشت آن شخص هم نمی‌شوی كه من بخواهم تو را در تصورم بیاورم. تو انمله هم حساب نمی‌شوی، چطور شخصی كه یك انمله هم حساب نمی‌شود، مقصودم از آن مصداق مورد نظر او باشد؟ چطور ممكن است؟ هیچ امكان ندارد!. به این ایمیل می‌كند، به آن ایمیل می‌كند ... كه آقا، من را این طور قصد كرده است ... در حالی كه من اصلًا او را قصد نكرده بودم! بنده در تصورم هم نبود. پس این حكمت عملی كو؟ وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ ...[[7]](#footnote-7) كو؟ كجا رفت؟

 فقط ما حرفش را خواندیم؟ چقدر ما باید در این توهمات و در این تخیلات باشیم؟ تا كی باید در این توهمات باشیم؟ تا كی باید در این تخیلات باشیم؟ چرا كه همه اینها حساب و كتاب دارد، نتیجه دارد، چون مراقبه همین است، سی سال، چهل سال، پدر ما در صحبت‌هاش می‌گفت: مراقبه، مراقبه. مراقبه، مراقبه. ما هم فقط گوش می‌دهیم. بله! علامه طهرانی از اولیاء الله بوده است! به تو چه مربوطه كه از اولیاء الله بوده است. چقدر به درد تو خورد؟ ایشان از اولیاء بوده‌اند كه بوده‌اند! خیلی خوب ایشان بوده‌اند! چقدر این حرفهایش را عمل كردی؟ چقدر این حرفهایش را به كار بستی؟ چقدر به همان مراقبه‌ای كه گفت گوش دادی؟، كه آن دیگر مربوط به علامه طهرانی نیست، آیه قرآن است.

 چقدر به این عمل كردی؟ هیچ! فقط مبلّغ پیغمبریم و تكلیف شرعی داریم! همین! تكلیف شرعی، تكلیف شرعی! این‌ها همه‌اش چیست؟ گول زدن خود انسان است. یك قرآن برای سلوك ما كافی است. ما حتی احتیاج به روایات ائمه هم نداریم، روایات ائمه روی سرمان جا دارد، یك قرآن كافی است، یك عمل به آیات قرآن كافی است، چقدر ما عمل كردیم؟

 مدام می‌گویند: خواندن این فلسفه اشكال دارد! تو نمی‌خواهد فلسفه بخوانی! تو برو به همان قرآن عمل كن! تو به قرآن عمل كردی؟ یا این كه نه، فقط آن را برای مجالس فاتحه‌گذاشتی؟ همین افراد! همین‌هایی كه فقط اشكال تراشی می‌كنند، فقط توان دارند حرف بزنند! آن‌ها كجا و این مطالب كجا؟! معمم و غیر معمم همه یكی هستند.

 همه دنبال تخیلات هستیم، همه دنبال توهمات و ... هستیم. باید عمل كرد آقا! وقتی كه بزرگان می‌گویند تا علم نداری، حرف‌نزن. وقتی یك شخصی درباره شما حرف می‌زند حمل بر صحت كنید و دنبال نكنید.

 بعضی‌ها می‌آیند و می‌گویند فلان كس در فلان جا راجع به شما این مطلب را گفت، من می‌گویم: شاید شما اشتباه فهمیده‌اید، بعد معلوم می‌شود، نه! اصلًا آن كس یك همچنین قصدی نداشته است و در یك فاز دیگر و در یك عالم دیگر بوده است.

 و این مسأله، مسأله مهمی است، یعنی انسان باید نسبت به این قضیه توجه داشته باشد، برای خودش، یعنی برای راه خودش، مسأله خیلی مهم است كه بتواند مسیر خودش را پیدا كند.

 توجه به این قضیه باعث می‌شود كه انسان در مسائل اجتماعی و در آن مسائل بسیار مهم‌تر، كم‌تر دچار خطا و اشتباه بشود. كمتر گرفتار شود. نمی‌گویم دچار اشتباه نشود، آن مربوط به معصوم است. عدم اشتباه كار معصوم است، اما می‌گویم اشتباه كمتر بشود تا بتواند نتیجه بهتری بگیرد.

 مرحوم سید در مسأله قضاء كلی، در همین زمینه یك مطلبی را بیان می‌كنند. ایشان می‌فرمایند که قضاء کلی عبارت است از یک حقیقت کلیه‌ای که قابل تشکل به اشکال مختلفی است ولی هنوز آن صورت خارجیه و تشخصش و جزئیتش ابرام نشده است و هنوز معین نشده است‌. و در این تعینی كه می‌خواهد پیدا كند، علل مختلفه‌ای دخالت دارند تا بخواهد آن مسأله كلی به یك صورت خاص در بیاید و صورت پیدا بكند.

 درست مثل یك جنینی كه این جنین در رحم مادر قرار می‌گیرد، و این آمادگی برای تشكل به صورت یك انسان را دارد. در این كه این جنین یك انسان می‌شود، حرفی نیست. بالاخره مآل این جنین، یك انسان دو پاست. هیچ‌وقت شما دیده‌اید كه یك جنینی در رحم مادر قرار بگیرد و از آنطرف یك گوسفند بیرون بیاید؟ ما كه ندیدیم!

 این جنینی كه در رحم مادر قرار می‌گیرد و به سمت یك انسان می‌رود كه مصداق آیه ... ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَكَ اللَه أَحْسَنُ الْخالِقِينَ[[8]](#footnote-8) می‌باشد. این جنین می‌تواند در این سیر به اصناف مختلف در كیفیت تعین و تشخص ظاهر بشود.

 و تمام اینها به عللی بستگی دارد كه در این مدت برایش حاصل شده است. آن جنین و عاقبتش می‌شود قضاء كلی. امّا آن تشخصش و تصورش، كه فرمود: هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحامِ كَيْفَ يَشاءُ ... چگونه است؟ مصور چه كسی بود؟ هوالمصوّر، آن تشخصش به واسطه علل خارجی، چه می‌شود؟ قضاء مقدّر! یعنی غذایی كه مادر در طول این مدت می‌خورد، در كیفیت این جنین و در تشخصش تاثیر دارد. چه نوع غذایی می‌خورد، چه نوع میوه‌ای می‌خورد، از چه مواد غذایی استفاده می‌كند. در چه فضایی قرار می‌گیرد؟ آیا در حالت حزن است یا در حالت‌های عصبی و در استرس و اینها به سر می‌برد، یا اینكه نه وضعیتش خوب است و ...؟

 نمی‌دانم! با چه افرادی صحبت می‌كند ... لذا می‌گویند در دوران حاملگی نباید با هركسی صحبت كنید، هر تلفنی را نباید جواب بدهید، با هركسی نباید سلام و علیك بكنید، تمام اینها همه تاثیر می‌گذارد.

 شركت در مجالس ذكر، شركت در مجالس اهل بیت، شركت در مجالسی كه در آن روحانیت است، ارتباط با افرادی كه مصداق یذکرکم الجنّه[[9]](#footnote-9) هستند و امثال ذلك، همه اینها در شكل گیری این بچه دخالت می‌كنند. تمام اینها دخالت دارد[[10]](#footnote-10). وقتی كه این جریانات همه انجام شد، آنوقت بچه كه به دنیا آمد و ما او را نگاه كردیم، این چه می‌شود؟ قضاء مقدر!

 یعنی آن قضاء كلی ـ كه باید یك انسان از این زن متولد بشود، یك پسر یا یك دختر ـ به اشكال مختلفه درمی‌آید و بالا و پائین می‌رود، علل و عوامل مختلف می‌آیند در این جنین تاثیر خودشان را می‌گذارند، در نتیجه به آن حد نهایی كه حد كمال وجودی در رحم است، به آن حد كه می‌رسد، آنوقت تشخص پیدا می‌كند، حالا موقع چیست؟ حالا موقع ورودش در این دنیا و حركت در این دنیاست.

 اگر ما بخواهیم برای كلام مرحوم سید یك طرح ارائه بدهیم، به این كیفیت می‌توانیم توجیهش كنیم كه مسئله قضاء عبارت از یك حقیقت كلیه كه آن واقعیتش برای ما ناشناخته است، ولی وقتی علل و عوامل مختلف دست به دست هم می‌دهند، به آن صورت خارجی كه قضاء مقدر است متصور می‌شوند، و به آن كیفیت در می‌آیند، آن دیگر حتمی است یعنی دیگر در آن هیچ شك و شبهه‌ای نیست.

 مسأله مُثل افلاطونی مثل همین است. یعنی مُثل افلاطونیه یك حقیقت كلیه است، كه آن حقیقت كلیه، قابل انطباق بر همه افراد و بر همه اشخاص است. ولی در تعین خارجی، هر تعینی به ملاحظه سلسله علل، كه در این سلسله طولیه قرار دارد آن تشخص خارجی را به یك كیفیت خاصی ظاهر می‌كند و آن جزئیت خارجی را به یك كیفیت خاصی نشان می‌دهد. در حالی كه همه اینها رشته‌اش به همان حقیقت كلیه قابل انطباق بر افراد وصل است.

 این ما حصل كلام مرحوم سید بود كه در این جا به یك نحوی توجیه به مثل افلاطونی شد و مرحوم آخوند هم تا حدودی این مطلب را می‌پذیرد.

 اگر رفقا یادشان باشد عرض ما در مسأله قضاء كلی و قضاء مقدر، فقط مقام، مقامِ جزئیت و كلیت نیست. بلكه مقام، مقام اجمال و تفصیل است. مقام اجمال و تفصیل، مقام علم عنائی و تصور صورت خارجی است. در مسأله علم عنائی ـ اگر نظرتان باشد ـ ما چه عرض كردیم؟

 گفتیم علم عنائی عبارت است از حضورِ حقیقت اشیاء به عینه، در علم باری‌ء ازلًا. ـ تحقق عینی ما و حقیقت عینی ما، نه حقیقت علمی ـ در حقیقت علمیه ممكن است شما صورت یك شیء را در نظر بگیرید، امّا خود آن شیء از نظر شما غائب باشد. یك فردی را می‌بینید و بعد از او جدا می‌شوید و می‌روید در منزل؛ شب صورتش در منزل با شماست، ولی او در منزل خودش می باشد.

 یك صورتی فقط هست، آن صورت اتحاد نفسانی با ذهن و با نفس دارد. حقیقتش، تعینش با خود او است، ماهیتش با خود او است. فقط یك صورت علمیه، كه یك حقیقت علمیه است ـ نه عینیه ـ با شماست! در این جا یك حقیقت علمیه همراه شما هست. حقیقت است، یعنی اعتبار نیست. علمی است، یعنی عینی نیست. الآن با شما هست، و با شما اتحاد دارد. ولی آن شخص با شما كاری ندارد و شما هم با او كاری ندارد، از همدیگر هم خبری ندارید. او در منزل خودش و شما هم در منزل خودتان هستید.

 حالا صحبت در این است كه حقیقت علمی ما ـ كاری به حقیقت عینی نداریم كه حقیقت عینی در چه زمانی بوده و چه بوده است ـ در علم باری‌ء آیا مسبوق به عدم است، یا مسبوق به عدم نیست؟ این چطوری است؟ شما چطور می‌شود تصور كنید كه وجود حضرت حق، این وجود یك وجود ازلی است، مسبوق به عدم نیست؟ وجود بارئ، وجود بالصرافه حق، این وجود، ازلًا و ابداً هست .. یعنی مسبوق به عدم نیست. آیا این اسماء و صفات او، كه لازمه ذات وجود بارئ است، مثل اسم علیم، مثل اسم قدیر، این اسماء هم وجودش ازلی است، یا مسبوق به عدم است؟ بله؟ این هم دیگر ازلی می‌شود! چون تا جایی كه ذات است، علم ملاصق و ملازم با ذات است. شما نمی‌توانید جایی ذات را تصویر كنید ولی بدون علم. این تصور تصور محال است. پس اگر وجود حق وجود ازلی است، اسم او و صفت او هم ازلی خواهد بود. اسم او كه ازلی خواهد بود، معلوم این علم هم ازلی خواهد بود. معلوم این اسم چیست؟ وجود ما جزئیات! پس ما هم ازلی هستیم. تا این جا كه شك نداریم؟[[11]](#footnote-11)

 تلمیذ: تا اینجا كه بحث در علم بارئ نسبت به ذات بود؟

 استاد: چرا نسبت به ذات؟

 تلمیذ: الآن ما داریم راجع به علم باری‌ء نسبت به خودش صحبت می‌كنیم؟

 استاد: مگر آثار ذات غیر از خود ذات است؟ پس علم به ذات علم به آثار ذات است. زیرا همانطوری كه نفس وجود بالصرافه مساوقٌ للعلم بالوجود بالعلم الذّاتی است، نفس علم ذاتی به ذات، مساوقٌ للعلم بآثار الذات و بملزومات الذات بهذه التساوی. پس علم ذات به ذات، مساوقٌ لعلم الذات بلوازم الذات و بآثار الذات. همانطوری كه علم ذات به ذات، ازلًا هست، علم ذات به آثارش هم ازلًا هست.

 آیا شما می‌توانید كه لحظه‌ای تصور كنید، ـ البته لحظه غلط است، لحظه زمان است. لحظه یعنی برهه‌ای، برهه دهری ـ كه ذات پروردگار از علم به ما، مای جزئی، نه كلی، خالی باشد؟ محال است! پس وجود علمی ازلًا مساوی با وجود حقیقی ذات پروردگار است. حالا، قضاء كلی در اینجا به چه شكلی پیدا است؟ مقدرش چه می‌شود؟ ان شاءالله برای جلسه دیگر باشد.

 اللهم صلِّ عَلی محمَّد و آلِ محمد

1. شرح الاشارات ج ٣ ص ٣١٦- ٣١٨ و الاسفار ج ٦ ص ٢٩٠- ٢٩٦ و شرح المنظومه ص ١٧٥- ١٧٧ و نهاية الحکمه الفصل الثانى عشر ص ٣٥٦ [↑](#footnote-ref-1)
2. لمعات الحسين ص ٣٨ مرحوم علامه طهرانى (رضوان الله عليه) مى فرمايند: اين خطبه در بسيارى از کتب نقل شده است؛ از جمله «لُهوف» ص ٥٣، و کتاب «نفس المهموم» ص ١٠٠، و در «مقتل خوارزمى» ج ٢، ص ٥ و ٦ [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره الحج (٢٢) قسمت پايانى آيه: ١١ [↑](#footnote-ref-3)
4. نهج البلاغه خطبه ٢٠٤ و نامه ٣١ براى توضيح بيشتر رجوع شود به: معاد شناسى ج ٨ ص ٩٥- ٩٧ و حيات جاويد ص ١٤٧ [↑](#footnote-ref-4)
5. بحار الانوار ج ٦٧ باب ٤٣ ص ١٣ و منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح تأليف: علىّ بن طيفور بسطامى ص ٦٣ انتشارات حکمت [↑](#footnote-ref-5)
6. سوره المجادله (٥٨) ابتداى آيه ١٩ [↑](#footnote-ref-6)
7. سوره الإسراء (١٧) ابتداى آيه ٣٦ [↑](#footnote-ref-7)
8. سوره المؤمنون (٢٣) ذيل آيه ١٤ [↑](#footnote-ref-8)
9. الکافى ج ١ باب مجالسة العلماء ص ٣٩ [↑](#footnote-ref-9)
10. رجوع شود به روح مجرد ص ٩٥ وص ٥٠٠ و امام شناسى ج ١٥ ص ٣١٨ [↑](#footnote-ref-10)
11. رجوع شود به کتاب افق وحى ص ١١٧ و ١١٨ [↑](#footnote-ref-11)